

# اصلاح، انقلاب و اصلاح‌طلبان

## آصف بیات

آقای عباس عبدی تحلیلگر مسائل سیاسی و اجتماعی در یادداشتی در روزنامه اعتماد به تاریخ 7 آبان 1401 نسبت به رویکرد اینجانب درباره عقیم ماندن بسیاری از اصلاح‌طلبان در مقطع کنونی انتقاداتی را وارد کرده‌اند. بسیار خوشحال هستم که مطلب ارایه شده در گفت‌وگویی اینجانب بحث و گفت‌وگویی را در باب مسائل مهم سیاسی و اجتماعی در کشورمان فراهم آورده است. ضمن تشکر از آقای عبدی چند مطلب را درخور طرح و ارایه می‌دانم. نقد آقای عبدی معطوف بر این بخش از صحبت‌های من بود که گفته بودم: «تراژدی بسیاری از اصلاح‌طلبان در این برهه زمانی در این است که نه می‌توانند اصلاحاتی را تحقق بخشند (چون از قدرت رانده شده‌اند) و نه قادرند همراه دیگرگروه‌های رادیکال باشند، چون طبق تعریف اصرار دارند که اصلاح‌طلب هستند و نه انقلابی. علت چنین عقیم ماندن غمانگیزی رویکرد جزمی، ایستا و غیرتاریخی به مفاهیم و راهبردهای تغییر اجتماعی و سیاسی است. مثلاً انگار اصلاح‌طلب باید تا آخر عمرش اصلاح‌طلب بماند و انقلابی تا آخر عمر انقلابی، بدون توجه به آنچه در واقعیت جامعه و سپهر سیاسی در جریان است، واقعیت سیال و پیچیده‌ای که پاسخ‌های درخور، غیر جزمی و خلاقانه می‌طلبد». ایشان نوشته‌اند که این گفته نادرست است، چون اولاً «اصلاح‌طلبان از قدرت رانده نشده‌اند»، بلکه بی‌عمل شده‌اند و مسوولیتش را به شانه آقای خاتمی انداخته‌اند. دوم اینکه اصلاحات شکست نخورده است، بلکه جنبش سبز شکست خورده است. مهم‌تر اینکه جنبش سبز با خیزش خود اصلاحات را تضعیف کرد، زیرا به امنیتی شدن فضای سیاسی و اجتماعی دامن زد. سوم اینکه اگر کسی از شکست اصلاحات صحبت می‌کند چرا از شکست انقلاب نمی‌گوید؟ در کجای این جهان انقلاب در زمانی کوتاه و با هزینه اندک تغییر نظام سیاسی را به ارمغان آورده است؟ از دیدگاه من این گزاره‌های آقای عبدی بسیار پرسش‌انگیز هستند. اجازه بدهید توضیح بدهم. اولاً به نظرم تردید نیست که اصلاحات در ایران در دوران خود با وجود محدودیت‌ها دستاوردهای مهمی داشت و به همین دلیل هم مورد استقبال اقشار وسیعی از جامعه قرار گرفت. با وجود سیطره نظارت استصوابی، انتخابات پرشوری را موجب شد. جامعه مدنی گسترش پیدا کرد، ده‌های

مطبوعات پررونق شدند، مشارکت مردم در امور اجتماعی افزایش یافت، جنبش‌های اجتماعی زنان و جوانان پا گرفت. همین‌طور بحث‌های بسیار مهمی درباره ماهیت نظام سیاسی موجود، ناکارایی آن، تعارضات حاکمیت دینی ولایی و ارزش‌های دموکراسی، کثرت‌گرایی و جامعه چندصدایی در عرصه عمومی صورت گرفت. باوجود اینکه اصلاح‌طلبان تقریباً هیچ چیزی برای گفتن در حوزه اقتصاد توزیعی و عدالت اجتماعی نداشتند، «اصلاحات» به صورت واژه هژمونیک در آمد. این امید در بین بسیاری از مردم به وجود آمد که شاید بتوان از طریق اصلاحات ساختاری نظم کنونی را دموکراتیک کرد. ولی در کنار این تحولات و تغییرات، نیروهای اقتدارگرا و نهادهای انتصابی کمر به شکست پروژه اصلاح‌طلبی بستند. حتما فراموش نکرده‌اید که در زمان ریاست‌جمهوری آقای خاتمی چقدر بحران به وجود آوردند، ده‌ها روزنامه و نشریه را بستند، به دانشگاه حمله کردند، منتقدین را دستگیر و مجلس را تضعیف کردند، به‌طوری که نمایندگان مجلس در انتها در صحن مجلس اعتصاب کردند و بست نشستند. از نظر اسلام‌گرایان ولایی «پروژه اصلاحات» به مثابه تهدید وجودی علیه ولایت فقیه به حساب می‌آمد و باید هر چه زودتر متوقف می‌شد. مهندسی کردن انتخابات از طریق نظارت استصوابی به عنوان موثرترین طریق برای عقیم کردن اصلاحات به کار افتاد. نتیجه این استراتژی ضد اصلاح خود را در انتخابات 1388 به وضوح نمایان ساخت. شگفت‌انگیز است که آقای عبیدی به جای پرداختن به استراتژی ضد اصلاحات حاکمیت، جنبش سبز را مسوول «امنیتی کردن» فضای سیاسی معرفی می‌کنند. از دیدگاه من جنبش سبز چیزی نبود جز تجسد این فکر که باید در مقابل این تهاجم همه‌جانبه علیه اصلاحات دموکراتیک مقاومت کرد، آن هم مقاومت مدنی از طریق اعتراضات خیابانی. ولی پاسخ دستگاه قضایی و امنیتی چیزی نبود جز خشونت گسترده علیه معترضین. بنابراین دوگانه کردن اصلاحات در مقابل جنبش سبز نادرست است. در واقع جنبش سبز خوانش وضعیت اسفناک آن برهه از تعارضات سیاسی و اتخاذ استراتژی مقاومت مسالمت‌آمیز بود.

البته چنانکه دیدیم در انتها نیروهای خشونت دستگاه حاکمیت استیلا پیدا کردند. ولی فقدان مقاومتی مانند جنبش سبز در آن زمان به معنای چه می‌بود؟ معنای آن مساوی می‌بود با سکوت و بی‌عملی اصلاح‌طلبان و قبول عملی سیطره اقتدارگرایی و تلئصدایی به روال عادی و آرام و بی‌سر و صدا، چیزی که پس از آقای روحانی اتفاق افتاد. به اختصار، بسیاری از مردم با شغف و انرژی از اصلاح‌طلبی استقبال کردند، ولی وقتی دیدند نظام اجازه استمرار معنادار و تاثیرگذار به آن نمی‌دهد، از آن ناامید شدند. از این‌رو این ادعا که

«اصلاح‌طلبان از قدرت خارج نشده‌اند»، تعجب‌انگیز است. کدام قدرت؟ حقیقت این است که قدرت زمانی معنا می‌دهد که فعلیت داشته باشد، یعنی تغییر رفتار دیگران (بخوانید اقتدارگرایان) را به دنبال داشته باشد. بله شاید گفت که اصلاح‌طلبان هنوز يك نیروی اجتماعی‌اند. ولی وقتی این نیرو فعلیت نیابد، یعنی اگر به کار نیاید تنها در حوزه مجرد و سمبلیک باقی می‌ماند. سوال این است چه زمانی قرار است از چنین نیروی اجتماعی استفاده شود؟ تغییر اجتماعی و سیاسی مثل راندن ماشین در يك جاده یل‌طرفه نیست که راننده تصمیمی بگیرد به هر روشی که می‌خواهد رانندگی کند و به مقصد برسد. باید ببیند آن طرف جاده چه خبر است، چقدر خطرناک است، رانندگان مقابل چطوری پیش می‌آیند. شاید لازم باشد که آرام برود یا به سرعتش اضافه کند یا حتی راه دیگری را انتخاب کند. به عبارت دیگر مبارزه برای تغییرات سیاسی «رابطه‌ای» (relational) است، دوجانبه است. باید دید طرف مقابل چه برنامه‌هایی دارد و بر اساس آن استراتژی تدوین کرد. فرض کنید که خیزش کنونی استمرار بیابد و مثلاً پس از چند ماه وضعیت به صورت قدرت دوگانه درآید مثل اواخر 1357. در این زمان يك اصلاح‌طلب قرار است چه تصمیمی بگیرد؟ در کجای این معادله قرار است بایستد؟ یا که اصلاً قرار نیست کاری بکند چون اصلاح‌طلب است؟ در این رابطه يك واقعیت سیاسی بسیار مهم را باید مدنظر قرار داد. اینکه بسیاری از اتفاقات سیاسی بزرگ نظیر خیزش‌های سیاسی و انقلابی انتخاب من و شما نیستند و با برنامه‌ریزی و تصمیم این و آن به وجود نمی‌آیند، بلکه به همین «سادگی» اتفاق می‌افتند. دینامیک ظهور و گسترش خیزش‌ها بسیار پیچیده‌تر از آن است که محصول مهندسی يك فرد و گروه باشد. ولی آنچه اتفاق می‌افتد، واقعی است و باید به آن پاسخ داد. خب، در قبال این واقعیت چه باید کرد؟ آقای عبیدی به عنوان يك اصلاح‌طلب، منتقد انقلاب هستند، چون از هزینه‌های انقلاب هراس دارند؛ هراس خشونت، بی‌ثباتی، ناامنی، آسیب به زیرساخت اقتصادی جامعه. چنین هراسی واقعی است و قابل درک و باید جدا به آنها توجه کرد. اتفاقاً مردم عادی هم از ریسک خشونت و اغتشاش و خشونت در هراس هستند. از این‌رو است که اغلب آنها معمولاً علاقه‌ای به شرکت در خیزش‌های بزرگ سیاسی نشان نمی‌دهند. آنها هم مانند هر انسان معقولی خواهان برآورده شدن خواسته‌هایشان به طریق آرام و مسالمت‌آمیز در چارچوب اصلاحات ساختاری هستند. ولی مردم زمانی تن به ریسک می‌دهند که احساس کنند راه‌های اصلاحات ساختاری بسته شده و دیگر راه دیگری نیست جز پذیرفتن احتمال مخاطرات. این زمانی است که آنها عذاب «وضع موجود» (status-quo) را بیش از مخاطرات مبارزه انقلابی در وجود خود احساس می‌کنند. توجه

کنید که چگونه بسیاری از مردم کشورهای عربی پس از دور اول انقلابات بهار عربی از جمله سوریه که با خود این همه تخریب و کشتار و بی‌خانمانی به همراه آورد از ورود به انقلاب دست برداشتند و دور دوم خیزش‌های انقلابی را در الجزایر، عراق، لبنان و سودان رقم زدند. آیا این مردمان احساساتی و فاقد عقلانیت بودند یا که منطقی در و رای عملکردشان وجود داشت؟

بله صحبت از هزینه و مخاطرات احتمالی تغییرات رادیکال بسیار مهم است و باید بدان‌ها توجه کرد. ولی گاهی آنچنان از ریسک و مخاطرات تغییرات انقلابی صحبت میشود که گویی «وضع موجود» بهشت برین است. چرا ما مخاطرات و هزینه‌های «وضع موجود» را فراموش میکنیم؟ هزینه‌هایی که مردم این سرزمین را به عصیان کشیده، هزینه‌هایی که گزارش‌های خود نهادهای حکومتی مانند پژوهش‌های مجلس به آن اذعان دارند- میانگین 20 درصدی تورم در مقابل میانگین 4/2 درصد در جهان، بیکاری بالا به خصوص بین زنان و تحصیلکردگان، افول اقتصادی شدید در دهه 1390، جمعیت 45 درصدی زیر خط فقر، افول طبقه متوسط، تخریب محیط زیست، خشکسالی و از بین رفتن بسیاری از روستاها، ریزش منزلت ایرانی جماعت در دنیا به خاطر سیاست‌های ماجراجویانه حاکمیت. هزینه‌های «وضع موجود» را شاید من و شما به خوبی احساس نکنیم. هزینه‌های وضع موجود را باید از مهسا امینی پرسید، از کولبران کردستان، از کارگران عسلویه، از میلیون‌ها زن ایرانی که همواره در معرض تحقیر و خشونت روزمره بوده‌اند. هزینه‌های وضع موجود را باید از آنانی پرسید که تحمل وضع موجود را نکردند، جان خود را گرفتند، قربانی افسردگی روحی شدند و مرگ آرام را به «نازندگی» در این وضعیت موجود ترجیح دادند. «کشتن امید» شاید یکی از بزرگ‌ترین هزینه‌های «وضع موجود» بوده است. دقیقاً به خاطر عدم تحمل این‌گونه هزینه‌های وضع موجود است که افراد، آنانی که مرگ تدریجی را انتخاب نکرده‌اند، دست به عمل جمعی برای تغییر وضع موجود می‌زنند، حتی اگر با مخاطرات همراه باشد. ولی آیا تغییرات ساختاری از طریق بسیج مردمی و خیزش‌های سیاسی ضرورتاً باید با تخریب و خشونت همراه باشد؟ آقای عبیدی انقلاب را ضرورتاً با خشونت و هزینه بالا یکسان میدانند. ایشان می‌پرسند کدام انقلاب در زمانی کوتاه با هزینه اندک به تغییر سیاسی و ساختاری دست یافته است؟ در پاسخ باید گفت که هیچ انقلابی پروسه تر و تمیز و خالی از ریسک و مخاطرات نیست، چنانکه استقرار وضع موجود نیز برای بسیاری خالی از ارعاب و تهدید و ترور روزمره نیست. ولی مطالعات برجسته نشان میدهند که ما شاهد نمونه‌های قابل توجهی از تغییرات ساختاری به میانجی خیزش‌های سیاسی بوده‌ایم که نتایج نسبتاً ایجابی و کم هزینه

داشته‌اند. حتی خانم اریکا چنووت Erica Chenoweth در دانشگاه هاروارد اصرار دارد که مبارزات جمعی مدنی یعنی اعتراضات خیابانی، اعتصابات عمومی و نافرمانی مدنی به مراتب بیشتر از مبارزات مسلحانه و خشونت‌آمیز در حصول به نتایج موفق بوده‌اند. از این نمونه‌ها می‌توان اشاره کرد به انقلاب فلیپین (سال 1986)، انقلاب‌های اروپای شرقی (1989)، صربستان (2000)، ماداگاسکار (2002)، گرجستان (2003)، اوکراین (5-2004)، نپال (2006)، تونس (2011) و سودان (2019). تمامی این خیزش‌های سیاسی منجر به برکناری دیکتاتوری یا حکومت اقتدارگرا شدند و راه برای تغییرات دیگر گشوده شد. این خیزش‌های نسبتاً موفق خالی از خشونت نبودند ولی تقریباً در همه موارد خشونت از جانب حاکمیت بروز داده شد و نه از جانب جنبش‌ها. اکنون سوال این است که در صورت بروز چنین شرایطی اصلاح‌طلبان در کجا خواهند ایستاد؟ نقش اصلاح‌طلبان در چنین وضعیت سیاسی چه خواهد بود؟ و اصولاً معنا و مناسبت اصلاح‌طلبی چه خواهد شد؟ به نظر من اینها سوالاتی است درخور که هم به لحاظ نظری و هم عملی ارزش اندیشیدن دارند.

منبع: روزنامه اعتماد 22 آبان 1401 □□□□□□